

فلا خون ۱۳۸

# عاشورا



سارا دهکردی، ارژنگ علی پور،  
فرناز معیریان، امیررضا رضایی

تلاشی جمعی از:

فلاخن

شماره ۱۳۸

# مدالست و آینه

تلاشی جمعی از:

سارادهکردی

ارژنگ علی پور

فرناز معیریان

امیررضا رضایی

**Te extraño tanto, nos vimos pronto en las tierras de Sud America y en,,  
“su pueblos. Un otro mundo es possible!! Hasta siempre hermana**

«دلتنگتم ولی، به زودی تو را در سرزمین‌های آمریکای لاتین و روستاهایش خواهم دید. دنیای دیگری ممکن

است. تا همیشه خواهرم.»

رفیق بابک عاملی در تقدیم کتاب آموزش ستم‌دیدگان از پائولو فریره

## مقدمه

برای آغاز این متن، سه جمله‌ی کوتاه رفیق بابک عاملی را به این دلیل انتخاب کردم، که اشاره دارد به موضوع اصلی متن پیش رو. هدیه‌ی رفیق بابک را یک سال پس از پایان آنچه «جنبش سبز» نامیده شد و ۲ ماه قبل از جنبش «اشغال وال‌استریت» دریافت کردم. مشاهده‌ی سرکوب با تمام ابعادش، پیشرفت سرمایه‌داری و خشونت هار آن، تبعید خودمان از مملکتی که در آن بزرگ نشده بودیم و نوع خاصی از بی‌خانمانی همیشگی‌مان، باعث شده بود ناامیدی گریبان‌گیر هر دوی ما شود. افق روشنی را تصور نمی‌کردیم. آینده؟ عدالت؟ اینها هر دو مفاهیمی بودند که برای حفظ باور به آنها تلاش می‌کردیم. می‌دانستیم، که اگر امید به یکی از این دو مفهوم را از دست بدهیم، زندگی از معنای خود تهی خواهد

شد و برای مان جز مسخره‌انگاری<sup>۱</sup> و یأس، چیزی باقی نخواهد ماند. برای زنده نگه داشتن آن باور، به آمریکای لاتین، به جنبش زاپاتیست‌ها، به کارخانه‌های اشغال‌شده توسط کارگران در آرژانتین، به تحولات دانشجویی در شیلی و کلمبیا، و به جنبش چپ در اروگوئه ارجاع می‌دادیم. مبارزه برای عدالت را در آنجا و در روستاهای تصورات مان جستجو می‌کردیم. رابطه مان را با آینده، توسط نگاه مان به آن قاره و تحولات رهایی‌بخش‌اش شکل می‌دادیم.

چند سال بعد از آن روزهای مشترک در نیویورک، بنیاد رزا لوکزامبورگ در برلین، حمید دباشی را به سخنرانی در مورد مقوله‌ی «جنگ و صلح» دعوت کرده بود. دباشی در آن سخنرانی از سرکوب چپ در ایران صحبت کرد و از نقش خمینی، حکومت اسلامی و امپریالیسم در آن سرکوب. در ارائه‌ی بحث‌اش از سعید سلطانیپور، فروغ فرخزاد و احمد شاملو نقل قول می‌کرد.

در پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی دباشی، رفیق و پژوهشگر مردم‌شناسی، فاضل مرادی، از دباشی پرسید: «شما از شاعرانی نقل قول آوردید، که من با آنها زندگی می‌کنم. آنها برای من معنای عشق‌اند و من اینجا هدفمند می‌گویم "عشق". ولی آیا می‌توانید تصور کنید که در فردایی که همه‌ی ما انتظارش را می‌کشیم، آن فردایی که فعلاً دور از دسترس به نظر می‌رسد، از یک شاعر کرد یا عرب هم نقل قول بیاورید؟ آیا می‌توانید تصور کنید که در آن فردا، مادر من که زنی بی‌سواد بوده است و زمان جنگ، با فرزندانش فرار می‌کند و با همان بی‌سوادی‌اش به پنج فرزندش شعر یاد می‌دهد و روزی که غیرقانونی به کرمانشاه بازمی‌گردد، دو سال برای به رسمیت شناخته شدن‌اش به عنوان شهروند ایرانی تلاش می‌کند تا متوجه می‌شود که رسمیتی در کار نخواهد بود و مجبور به ترک دوباره‌ی خاک ایران می‌شود؛ بتواند حرف بزند؟ بتواند حرف بزند و صدایش شنیده شود؟»

سوال همیشگی فاضل مرادی، در ارتباط با مفهوم عدالت و آینده است. این سوال به سوال معروف گایتری اسپیواک گره خورده است، وقتی می‌پرسد: «آیا ساب‌آلترن (فرودست) می‌تواند حرف بزند؟»<sup>۲</sup> در طی سال‌ها بحث و گفت‌وگو و زندگی پاره‌وقتم در آفریقای جنوبی، سوال فاضل و اسپیواک به سوال همیشگی من هم تبدیل شد. اینکه مردم تحت ستم، عدالت را چطور می‌فهمند و آیا تصور می‌کنند که آن فردایی که انتظار می‌کشند تا وقتی زنده هستند رخ خواهد داد یا نه؟ این سوال کلیدی بحث حافظه‌ی

۱- cynicism: معادل «مسخره‌انگاری»، «زشت‌انگاری» و یا «کلبی‌گری». منبع: ارجاع به داریوش آشوری در وبلاگ «ملکوت»

2- Spivak, Gayatri Chakravorty- Can the Subaltern Speak? In: Nelson, Cary and Grossberg, Lawrence (eds.): Marxism and the Interpretation of Culture. Illinois 1988- pp. 271- 313

جمعی، آرشیو، و رابطه‌ی این دو با آینده نیز هست. اینکه آیا عدالتی که برای فردا تصور می‌کنیم، تا وقتی زنده‌ایم اتفاق می‌افتد؟

سارا

## بخش اول

### پیچیدگی فهم از عدالت و رابطه‌ی آن با آینده

وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کل جهان، بیش از همه‌چیز بر شکل آنچه عدالت تصور می‌کنیم و بر خواسته‌های افراد از آینده اثرگذار است. همه‌چیز به این وضعیت گره خورده است و هیچ‌چیز از آن جدا نیست. تجربه‌ی زیسته‌ی فرد در اجتماع و یا یک گروه اجتماعی، ویژگی‌های جغرافیایی، جنسیتی و طبقاتی، همه عناصری هستند که به این وضعیت گره خورده‌اند. از طریق دستگاه‌های تولید دانش، جهان سرمایه‌داری همواره فهم ما را نه تنها از آینده، بلکه از گذشته و زمان حال نیز دست‌کاری می‌کند. یک نمونه از نمونه‌های بی‌شماری که می‌توان به آن اشاره کرد، توضیح لغت‌نامه‌ی «ویکیپدیا»<sup>۳</sup> -ویکشتری- از مفهوم عدالت است. جایگزین «عدالت»، مفاهیمی چون «بی‌طرفی» و «خنثایی» از یک سو و «برابری‌طلبی» و «انصاف» از سوی دیگر، معرفی می‌شوند. منتها برابری‌خواهی و انصاف در چه مقیاسی؟ واقعیت این است که فهم غالب از «عدالت» با مفاهیمی چون قانون و قانون‌گذاری گره خورده است. به همین دلیل است که در مثال بسیار خرد لغت‌نامه‌ی ویکیپدیا توضیح دوم «عدالت»، «قاضی» یا «دادگستری» نامیده می‌شود.

برای رسیدن به تعریفی عمومی و همه‌جانبه باید ابتدا از خودمان بپرسیم که کی و کجا نام عدالت بر زبان می‌آید؟ ساده‌ترین شکل پاسخ این خواهد بود: زمانی که ستمی -یک‌باره یا سازمان‌یافته و یا مداوم- بر فرد یا گروهی رفته و رنج حاصل از آن برایشان به سطحی رسیده باشد که برایشان تردیدی در وجود ستم و نقش ستمگر وجود نداشته باشد، خواست دادخواهی شکل می‌گیرد. از سوی دیگر مطالبه‌ی عدالت می‌تواند جایی مطرح شود که در بهره‌مندی از منابع طبیعی یا دست‌آوردهای جمعی انسانی میان افراد یا گروه‌های اجتماعی تفاوتی تحمیلی و تاریخی وجود داشته باشد و آنان را به طلب سهمی برابر سوق دهد؛ به طور خلاصه وقتی که ما از بدو تولد امتیازاتی را نسبت به دیگران نداشته باشیم و در توزیع ثروت و امکانات یا مزد کارمان به شکلی اجباری و نابرابر از حق زندگی محروم شویم. هدف مطالبه‌ی عدالت رسیدن به وضعیتی خواهد بود که بهره‌مندی برابر و همگانی از منابع و دست‌آوردهای انسانی بازپس گرفته شده، ستم کنار رفته و ستمگر خلع ید شود.

3- <https://en.wiktionary.org/wiki/justice>

اکنون که دیدگاه نویسندگان این متن در مورد عدالت، مبتنی بر داشتن حق اساسی حیات و دسترسی به زندگی برابر است (یعنی دسترسی برابر نه به زنده ماندن، بلکه به زندگی)، می‌توان نتیجه گرفت که موکول کردن کسب عدالت به آینده‌ی دوردست، امریست که جایگاه طبقاتی مشخصی دارد، هرچند آن جایگاه به سبب وجود لایه‌های درهم‌تنیده‌ی ستم، همگن نیست. ولی، تنها افرادی می‌توانند عدالت را به آینده‌ی نامعلومی موکول کنند، که سرکوب و ستم، نان شب آن‌ها و میل به زنده ماندن‌شان را در زمان حال هدف نگرفته باشد. بنابراین می‌توان گفت که میزان میل به عدالت و قدم برداشتن برای آن را نیز تصورمان از آینده مشخص می‌کند. آیا نان شب من تأمین است؟ آیا فردا صبح کار مزدی گیرم خواهد آمد؟ آیا فردا فرزندم سالم به مدرسه می‌رسد؟ آیا قدرت مالی آن را خواهم داشت، که فرزند دومم را نیز به مدرسه بفرستم؟ این‌ها سوال‌هایی هستند که مثلاً یک کارگر روزمزد، یک بیکار یا یک بازنشسته، می‌توانند از آینده داشته باشند. پس به نوعی رابطه‌ی انسان با آینده، نشانه‌ایست از جایگاه اجتماعی‌اش. «ساب‌آلترن»، یعنی آن اکثریت جامعه که دسترسی به «زندگی» ندارد، بلکه در طی زندگی روزمره‌اش تنها می‌تواند برای زنده ماندن تلاش کند و در حین آن، سوال‌هایی از آینده داشته باشد که به همان جایگاه اجتماعی‌اش برمی‌گردد. پس وضعیت اجتماعی ما تعیین می‌کند که موکول کردن کسب عدالت به آینده‌ی دوردست، اساساً ممکن است یا خیر. به طور مثال، برای کارگر، بیکار، کارگر روزمزد، دستفروش، بازنشسته‌ی رده‌ی سوم و چهارم، و دهقان، موکول کردن عدالت به آینده ناممکن است؛ مگر اینکه اکنون هیچ‌گونه امیدی به بهبود وضعیت وجود نداشته باشد. لحظه‌ای که روزنه‌ای برای بهبود وضعیت باز شود، لحظه‌ی آماده‌سازی برای کسب عدالت است.

بدیهی‌ست در شرایطی که یک یا چند شکل از سایر اشکال ستم به حدی غیرقابل تحمل از شقاوت و وحشت برسند، باز هم آن‌چه که نهایتاً هدف قرار گرفته و برای فرد یا گروهی ناممکن می‌شود، داشتن میل به حیات و یا امکان زندگی برابر خواهد بود. اما آن‌چه که باعث می‌شود که ما از «ساب‌آلترن» پیش و بیش از هر نوع دیگری از ستم نام ببریم، اول این است که اکثریتی بی‌رقیب از انسان‌ها به سبب ضوابط خشن مالکیت و روابط فاسد حاکمیت در طول تاریخ و در پهنای جغرافیای انسانی مورد بهره‌کشی و ظلم عده‌ای محدود از بهره‌مندان و ظالمان بوده‌اند و دوم این‌که نابرابری طبقاتی -چه با تعریف قدیمی «کارگر/سرمایه‌دار» و چه با تعریف جدیدتر «ساب‌آلترن/فرداست»- زمینه را برای تشدید سایر شکل‌های ستم فراهم‌تر می‌کند. به همین دلیل است که به این نکته واقفیم که مفاهیم عدالت و آینده، دارای پیچیدگی‌های مختلفی هستند. مثلاً مسلم است که فهم از عدالت در یک روستای بلوچستان، با فهم از عدالت در زاهدان، با بالاشهر سنج، با پایین‌شهر رشت، با روستایی

اطراف خوی، فرق می‌کند. اما طبعا تنها طبقه و جایگاه اجتماعی، فهم ما را از عدالت تعیین نمی‌کند. ویژگی‌های جغرافیایی، تجربه‌ی زیسته‌ی فرد در اجتماع و یا تجربه‌ی زیسته‌ی یک خانواده، یک روستا، یا حتی یک منطقه، فهم از عدالت را شکل می‌دهند. جنسیت، رنگ پوست، مذهب، تاثیرات محیط زیست در فضای اجتماعی، یا ساختار نظام حاکم نیز مستقیما در روند شکل‌گیری این فهم تاثیر می‌گذارند.

### بخش دوم

#### فهم نیروهای چپ و کمونیست از عدالت و نگاه ما به آینده

اکنون که از عدالت و رابطه‌اش با جایگاه طبقاتی تعریفی داریم، باید پرسید که اساسا چپی که نمی‌خواهد صرفا یک الیت فکری در جامعه باقی بماند، بلکه می‌خواهد سازماندهی کند تا در همراهی و همزادپنداری با «ساب‌آلترن»، به مفهوم عدالت نزدیک‌تر شود، وظیفه‌اش چیست و سوال‌اش باید از آینده چه باشد؟ در بحث‌های متناوب‌مان که نتیجه‌ی آنها در بخش پیش باز شد، به این نتیجه رسیده‌ایم که عدالت، خطی<sup>۴</sup> به دست نمی‌آید، بلکه مقاومت و مبارزه در راه آن امریست دارای ابعاد متعدد و دربرگیرنده‌ی روندهای گوناگون، که با ساختارهای جمعی متفاوت و موازی شکل می‌گیرد؛ و منجر به دست‌آوردهای مختلف می‌شود. پس با توجه به تعریف بنیادین‌مان از عدالت به مثابه حق زندگی برابر و تحلیل‌مان از ناممکن بودن موکول کردن خواست آن به آینده‌ای نامعلوم، هدف بلندمدت ما این‌گونه تعریف می‌شود: جایگزینی منطق سود و تولید انبوه با منطق مشارکت عمومی و تضمین حق زندگی، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تشکیل حکومتی واقعا مردمی.

نباید در این میان فراموش کرد که شرایط پیچیده‌ی امروز ما به عنوان افرادی که تاریخ‌مان با جغرافیای ایران گره خورده است و همچنین با وضعیت کل خاورمیانه و جهان، سوال‌های گوناگونی را در رابطه با آینده جلوی پای‌مان می‌گذارد. آیا برای رسیدن به هدفمان می‌توان در چارچوب نظام جمهوری اسلامی گام برداشت؟ حکومت واقعا مردمی چه ساختاری دارد؟ مناسبات جهانی چه نقشی بر عهده دارند؟ و چگونه عدالت را در جغرافیای گسترده و ناهمگن محقق کنیم؟ ابتدا فرناز به سوال اول پاسخ می‌دهد و سپس در بخش سوم به سراغ پاسخ سوالات دیگر با همراهی تحلیلی کوتاه از وضع موجود در مقیاس جهانی و مثال‌هایی عینی از جغرافیای سیاسی ایران خواهیم رفت.

## عدالت، امر ناممکن

جایگاه حکومت جمهوری اسلامی به مثابه حکومت استبداد مطلق نمایانگر نوعی شر «سادی»<sup>۵</sup> است. به این معنا که جایگاه رهبری جایگاه خدایی است، یعنی «با کشتن بدل به خدای روی زمین می‌شود و میان خود و قربانی‌اش روابط تابعیت را محقق می‌کند که در آن معنای اقتدار و حاکمیت الوهی را به چشم می‌بیند.»<sup>۶</sup> می‌توان گفت، با کشتن دیگری فرمان ششم «قتل نکن»<sup>۷</sup> بدل به خدای روی زمین می‌شود. اگر خدا را دهنده و گیرنده‌ی حیات در نظر گیریم، حاکمیت جمهوری اسلامی در این چهار دهه با تسلط بر بدن‌ها و گرفتن هرگونه اراده بر بدن‌ها، جایگاه الهی خود را تثبیت کرده است. در این میان، خواست عدالت بدل به امری ناممکن می‌شود. کما اینکه نمی‌توان از خدای ادیان ابراهیمی خواست عدالت را مطرح کرد. زیرا خدا وعده‌ی تحقق عدالت را به آینده‌ی ناممکن یا جهان دیگر حواله می‌دهد. در زمانه‌ی ما که قدرت، سلطه و حاکمیت بر دنیا و خشونت، ناشی از این شکل برهنه‌ی قدرت - یعنی شکنجه و تعدیر بی‌واسطه‌ی «بدن» انسان - است؛ سوال در باب امکان عدالت و حواله‌ی آن به آینده‌ی نامعلوم دقیقاً خواست نظام سلطه است که گاهی با چسب زخم‌هایی نظیر کمیته‌های حقیقت‌یاب و این یا آن سازمان حقوق بشری سعی بر پوشیدن چرک و عفنی دارد که بر پیکر بشریت چون طاعون چنگ انداخته است. اگر ایده‌ای برای آزادی و تغییر عادلانه‌ی جهان است، چگونگی تحقق‌اش از سرپیچی از نظم حاکم و در سرحدات ممکن/ناممکن مرگ می‌گذرد؛ هم از این‌رو عدالت در مورد مردگان، به قتل‌رسیدگان و ناپدیدشدگان تنها با واسطه‌ی گره خوردن به سیاست ممکن می‌شود. در نقطه‌ای که فاعلیتی جمعی نظم کهن را فرو می‌ریزند و در فاصله‌ی شکل‌گیری نظم جدید، یک خلا قدرت، قسمی آزادی مطلق ایجاد می‌شود؛ «بهار آزادی». لحظه‌ای که مردگان، شهدا و همه‌ی جان‌های از میان رفته برمی‌خیزند و زندگان را خطاب می‌کنند و ما زندگان وضعیت بدل به سوژه‌های این خطاب می‌شویم. ما مورد خطاب ارواح گذشته قرار می‌گیریم؛ مثلاً ارواح کشته‌شدگان قنات جهرم. هر زمان اقلیتی مذهبی، جنسی یا سیاسی، مورد ستم یا حذف قرار گیرد، این ارواح ما را خطاب قرار می‌دهند. و تا زمانی که خطاب ناشی از عدم رستگاری این ارواح به معنای اجرای عدالت در مورد آنان موجود باشد، ما همواره سوژگان این خطاب هستیم.

۵-- موریس بلانشو: عقل ساد. ترجمه‌ی سمیرا رشیدپور. چاپ دوم. انتشارات نشر بیدگل

۶-- همان

۷- اشاره به فرمان ششم از ده فرمان بنیادین که به باور یهودیان و مسیحیان، موسی آن را از جانب خدایش برای بنی اسرائیل خواند.



## بخش سوم

با جمع‌بندی دو بخش پیش به این نتیجه می‌رسیم که خواستِ عدالت در چارچوب نظام جمهوری اسلامی امکان‌ناپذیر است. در پی رسیدن به هر عدالتی ما نه تنها نیازمند به تغییرات جدی در ساختار اقتصادی و روابط قدرت خواهیم بود، بلکه این امر مستلزم «دادخواهی» از هزاران قتل سیاسی نیز خواهد بود. «دادخواهی» البته نه به معنای مرجع عدالت دانستن سازمان ملل و دادگاه‌های آن یا تشکیل کمیسیونی «حقیقت‌یاب» توسط یک الیت کوچک در جامعه، آن‌چنان که در برزیل، آفریقای جنوبی، شیلی، اسپانیا و... حکم به آشتی فرمایشی و بخشش جنایات سیاه‌ترین دوران‌های حکومتی‌شان دادند؛ بلکه دادخواهی چندبعدی و مردمی که در روندی طولانی‌مدت (شاید حتی پایان‌ناپذیر) به دست می‌آید. ملزوماتی که در این چهل سال بارها تخطئه و سرکوب شده‌اند و در زمان حال نیز ذره‌ای محتمل به نظر نمی‌رسند. از آنجا که پذیرفتیم که «موکول کردن خواستِ عدالت به آینده» ناشی از عدم احساس ضرورت نجات فوری حق زندگی برابر و یا در خطر نبودن نان شب است، آیا سپردن تغییر وضعیت و رسیدن به برابری در چارچوب جمهوری اسلامی و در آینده‌ای نامعلوم، مترادف محق ندانستن طبقه‌ی کارگر و فرودستان جامعه‌ی ایران به حق حیات برابر و محق ندانستن وجدان جمعی به دادخواهی از هزاران قتل سیاسی نخواهد بود؟

حالا برای یافتن ساختار جایگزین به یک وضعیت‌یابی دیگر نیز نیاز خواهیم داشت. مواردی از قبیل کمبود آب و ایجاد دسترسی به آن در فلات ایران و به طور کلی‌تر، وضعیت نابه‌سامان محیط زیست؛ فرسودگی ابزارآلات کشاورزی؛ آسیب‌های اقتصاد رانتی؛ آسیب‌های دهه‌ها آپارتاید جنسی و عقیدتی و زبانی؛ وضعیت نابرابر آموزشی؛ دسترسی نامتوازن به امکانات بهداشتی؛ مسائلی هستند که در عین‌حالی که به اداره‌ی داخلی کشور برمی‌گردند، به یک وضعیت جهانی نیز گره خورده‌اند. آن وضعیت جهانی را، امپریالیسم، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تشکیل داده‌اند، یا می‌توان به اختصار گفت سرمایه‌داری امپریالیستی نئولیبرال. وضعیتی که در ساختار دولت‌های مختلف و در نسبت‌های متفاوت، زندگی مردمان را دستخوش سرکوب و نابرابری می‌کنند. این نظم توسط نهادهایی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نه تنها رسیدن به عدالت از طریق راه‌حل‌های رادیکال و تغییرات واقعی را مسدود کرده؛ بلکه حتی رسیدن به نسخه‌ی نیمه‌کاره‌ای از آن را از طریق سازوکارهایی بینابینی مانند سوسیالیسم دولت‌محور و یا حتی سوسیال‌دموکراسی، غیرممکن ساخته است. مثال‌های این امکان‌ناپذیری را می‌شود در مکزیک، برزیل، یونان، آفریقای جنوبی، کوتاه بگوییم، در اکثر کشورهای جهان، مشاهده کرد. در نتیجه، تضاد اصلی‌ای که به آن برمی‌خوریم، تطبیق پیچیدگی وضعیت جهان سرمایه‌داری

با فهم‌مان از عدالت است. یعنی از یک طرف «عدالت» را هدفی غیرقابل حواله به آینده‌ی نامعلوم می‌دانیم، و از طرفی قدرت گسترده و چندجانبه‌ی سرکوب سرمایه‌داری امپریالیستی نئولیبرال را، به عنوان مهم‌ترین مانع تحقق عدالت در لحظه‌ی حال، در مرکز تحلیل‌مان قرار می‌دهیم. این وضعیت جهانی، ما را در یک بعد بزرگ‌تر نیز خطاب قرار می‌دهد. برای این منظور به تحقیقی در دانشگاه مریلند با موضوعیت فروپاشی تمدن بشر نگاهی کوتاه بیاندازیم، که در سال ۲۰۱۴ به سفارش نهاد ناسا (مدیریت ملی هوانوردی و فضای ایالات متحده) به پایان رسید. محققین، صفا متشرعی، یوجینیا کالنا‌ی و خرخه ریواس نتیجه‌گیری می‌کنند: استفاده‌ی بی‌قید و بند از منابع طبیعی و طبقه‌بندی اقتصادی جامعه به نخبگان («Elites») و توده‌ها («Masses or Commoners»)، جامعه‌ی جهانی را تخریب کرده است. الیت جامعه دسترسی توده‌ها به منابع طبیعی و منابع به طور عام را در حد تقلای حیاتی آن‌ها محدود کرده است، تا مازاد آن را در حدی انباشت کند که برای تداوم برداشت بی‌رویه‌ی منابع طبیعی کافی باشد. در نهایت، این وضعیت در دهه‌های آتی به تخریب کامل جامعه خواهد انجامید. تحقیق مورد نظر در آخر به این توصیه منتهی می‌شود: «دو راه‌حل کلیدی کاهش نابرابری اقتصادی به منظور تقسیم منصفانه‌تر منابع و کاهش چشم‌گیر مصرف منابع توسط استفاده‌ی هرچه بیشتر از منابع تجدیدپذیر کم‌تر متمرکز و کاهش رشد جمعیت است.»<sup>۸</sup>

پس باید ساختاری را پی‌ریزی کنیم که علاوه بر بازپس‌گیری مالکیت بر ابزار تولید و ثروت‌های عمومی، امکان دادخواهی بی‌واسطه و سریع را در ابعاد شغلی و محلی برای همگان به ارمغان آورد؛ امکان اتحاد در برابر تعرضات و سرکوب‌های فرامحلی و فرامنطقه‌ای را فراهم نماید و همچنین تخریب توده و محیط زیست را از طریق الیت اقتصادی جهانی مرکز تحلیل و عمل خود قرار دهد. در ضمن معتقدیم که یک ساختار مدیریت سیاسی/اجتماعی تنها زمانی «واقعا مردمی» است، که واقعا همه‌ی مردم در تصمیم‌سازی آن مشارکت داشته باشند. پس در پاسخ به آن سوال فاضل مرادی باید گفت که پیروزی طبقه‌ی کارگر و فرودستان به مثابه اکثریت و شکستن مناسبات قدرت فعلی و تقسیم قدرت در شوراهایی با حضور همه‌ی مردم، به خودی خود نه تنها منجر به شنیده شدن صدای اکثریت واقعی مردمان به جای صدای تعداد معدودی سرمایه‌دار و سلبریتی و سیاست‌مدار خواهد شد، بلکه صدای هر فرد یا گروه تحت ستم دیگری نیز فرصت شنیده شدن را خواهد یافت.

۸- منابع:

<https://mic.com/articles/85541/nasa-study-concludes-when-civilization-will-end-and-it-s-not-looking-good-for-us#.K0QrJF6p>

<https://www.theguardian.com/environment/earth-insight/2014/mar/14/nasa-civilisation-irreversible-collapse-study-scientists>

با ایجاد امکان مداخله برای هر کس که زندگی‌اش از یک تصمیم مدیریتی جمعی مستقیماً تأثیر گرفته یا خواهد گرفت، می‌توان در موارد محلی (مانند محل کار، محله‌ی شهری، روستا و...) از مشارکت عمومی حفاظت کرد و تصمیم‌گیری سیاسی را از پایین به بالا شکل داد. از آن‌جا که در رویکرد ما، اندیشه و عمل از جغرافیایها و نهادهای خرد آغاز می‌شود و ناهمگنی و پیچیدگی‌های جغرافیایی و نهادهای خرد، منبع اصلی زایش و تصمیم‌گیری سیاسی قرار می‌گیرند، دخالت بلاواسطه در تعیین سرنوشت‌مان و هم‌گامی با اکثریت - یعنی طبقه‌ی کارگر و فرودستان - برای کسب عدالت، گریزناپذیر است. از جایگاه جغرافیای خرد به جغرافیای کلان اندیشیدن، امکانی جز تلاش برای به دست آوردن حکومت شورایی باقی نمی‌گذارد. عنصر تعیین‌کننده‌ی این رویکرد، نگاه غیرخطی‌اش به چنین دست‌آوردیست. از دید ما، شورا (با هر نام و نشانی که صدایش کنیم) تنها ساختاریست که می‌تواند جواب‌گوی تحلیل‌مان از وضعیت باشد. تأکید داریم که در این تحلیل، جغرافیای خرد نقطه‌ی آغاز قرار می‌گیرد و سیاست‌گذاری اساساً از این نقطه تعیین می‌شود. غیرخطی دیدن یعنی تنظیم سوالات از آینده بر اساس پیچیدگی و ناهمگنی فضاها و جایگاه‌های اجتماعی؛ از این رو است که سایر مدل‌های از پیش تعیین‌شده‌ی چپ و کمونیستی، اساساً امکان گسترش نگاه غیرخطی را به ما نمی‌دهند. در پایان سعی می‌کنیم تا با ورودی اجمالی به یکی از حوزه‌های مدیریت سیاسی سرزمینی، یعنی دسترسی به منابع طبیعی، ماهیت غیرخطی مد نظرمان را کمی بازتر کنیم. امیدواریم که در تلاش‌های آینده‌ی خود یا رفقایمان، مثال‌هایی عینی در حوزه‌های دیگر نیز مطرح شده و مورد نقد و تدقیق قرار گیرند.

در ساختاری شورایی و با نگاه خرد به کلان، وقتی که از مدیریت محلی دسترسی به منابع طبیعی صحبت می‌کنیم، شاید این برای شورای مسجدسلیمان به معنای بازپس‌گیری مدیریت استخراج نفت و تخصیص درآمدها به بازسازی شهر باشد و یا به معنای کاهش تولید به منظور رهایی از آلودگی‌های زیست‌محیطی و استقلال از اقتصاد نفتی باشد، اما می‌تواند برای شوراهایی در مناطق خشک مرکزی مانند اصفهان و یزد به معنی کاهش تعداد زمین‌های زیر کشت کشاورزی و افزایش مزارع پنل‌های خورشیدی باشد تا سفره‌های خالی آب زیرزمینی و بستر خشک رودها از این هم خشک‌تر نشوند و در عین حال منبع درآمد جایگزین برای کشاورزان به وجود آید. شاید مجمع شوراهای آذربایجان به دنبال تخریب سدهای پرتعداد و غیرضروری روی رودهای منتهی به دریاچه‌ی ارومیه باشد و هم‌زمان شورای کوه‌رنگ پروژه‌های انتقال آب سرچشمه را به میانه‌ی کویر متوقف کند، ولی هر دو برای مقاومت در مقابل مخارج و وسوسه‌ی وام‌های بانک جهانی با شرط ادامه‌ی پروژه‌های عمرانی مخرب محیط زیست، به حذف ردیف بودجه‌ی حوزه‌های علمیه و سایر نهادهای مذهبی روی بیاورند. یا ممکن است

که کمیته‌ی کارگران فولاد اهواز و هیات شاغلان یک دام‌پروری در یاسوج هرکدام جداگانه تصمیم بگیرند که برای صرفه‌جویی در مصرف آب، تولید خود را در شش ماه اول سال ده درصد کاهش دهند. این ایده‌ها و نام‌ها متقن و قطعی نیستند، چرا که باید خود مردم هر منطقه و محله و کارخانه تصمیم بگیرند.

در این میان طبیعی است که طرح‌ها و مبادلاتی فراتر از محدوده‌ی یک روستا یا شهر شکل می‌گیرند که نیازمند مشورت و توافق نمایندگان شوراهای مختلف خواهد بود، تا مثلاً روستاهای سمنان در ازای انتقال برق خورشیدی تولیدی‌اشان به بندر ترکمن، ماهی دریافت کنند؛ سود حاصل از فروش محصولات دام‌پروری لرستان صرف خرید مرکبات گیلان و مازندران شود و یا محصولات باغی و کشاورزی کرمانشاه به چابهار فروخته شود و با پول آن کرمانشاه به مس تفتان دست یابد و تفتان به گاز بوشهر. برای چنین توافقات و مبادلاتی هم قطعیتی در کار نخواهد بود تا زمانی که خود مردم با منطق و سنجش نیاز خودشان و به دور از فرمایشات یک دولت مرکزی یا دستورات بانک جهانی و برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، در قالب مذاکره، با رفت و برگشت علنی نظرات بین نمایندگان شوراهای مردم تا رسیدن به توافق جمعی، زندگی‌شان را آن‌گونه که می‌خواهند بسازند.

منڙپوڻ  
Manjanigh

